

تحليل طبقاتی جامعه یا مخدوش کردن صف خلق

بیژن هیرومن پور

فروردین ۱۳۶۱ (مارس ۱۹۸۲)



<https://bijan.hirmanpour.net>

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره چریک فدائی خلق، رفیق کارگر شهید نوروز قاسمی تقدیم می‌شود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
اسفند ماه ۱۳۶۲

* * *

زندگی نامه چریک فدائی خلق رفیق شهید نوروز قاسمی

چریک فدائی خلق، رفیق شهید نوروز قاسمی در سال ۱۳۳۷ در روستای بادیجان از توابع میاندوآب در یک خانواده زحمتکش و بی‌زمین دنیا آمد. در دوران کودکی ضمن درس خواندن به کار در مزارع مشغول بود و بعداً همراه خانواده‌اش به شهرمیاندوآب آمد و به کارگری پرداخت. او با کار در کوره پزخانه‌ها و کارگاه بلوک زنی، موزائیک سازی و کارخانه قند میاندوآب حداقل معاش خود و خانواده خویش را تأمین کرد و علیرغم کار طاقت فرسا شبها به تحصیل خود ادامه میداد.

در جریان مبارزات توده‌ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ فعالانه شرکت کرد و تظاهرات خیابانی را سازماندهی میکرد. او بعلت محبوبیتی که در بین کارگران کسب کرده بود، یکی از پایه گذاران شورای کارگری قند میاندوآب و یکی از اعضای مخفی هیئت مؤسس کارگران بیکار بود. در همین زمان بود که رفیق در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار گرفت و پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران قاطعانه در مقابل اپورتونیستها ایستاد و فعالانه به دفاع از مواضع چریکهای فدائی خلق ایران پرداخت.

چریک فدائی خلق، رفیق نوروز بمثابة پرولتری آگاه اعتصاب کارگران کارخانه قند میاندوآب را برای دریافت حق بیمه، عیدی و... سازمان داد. او در نطقی که در جریان این اعتصاب برای کارگران نمود اعلام کرد که «تنها این چریکهای فدائی خلقند که می‌توانند به تمامی مظلوم حاکم پایان بخشند» و کارگران با شعار درود بر فدائی به تأیید سخنان او پرداخته، دست به راهپیمایی زده و رئیس کارخانه را در اتاقی زندانی نمودند و کارخانه را مصادره کردند. هجوم پاسداران جمهوری اسلامی به کارخانه قند نتوانست اعتصاب را درهم بشکند و کارگران خواستهای خود را گرفتند. بدین ترتیب اعتصاب ۲۰ روزه کارخانه قند تأثیر بسزائی در بالا بردن آگاهی کارگران داشت. پس از آن بود که کارگران کارخانه قند میاندوآب به حمایت از کارگران بیکار میاندوآب برخاستند و با راهپیمائی و تحصن در مسجد شهر همبستگی کارگران را به نمایش گذاشتند. رفیق نوروز در این حرکت کارگری نیز به عنوان نماینده کارگران طی سخنانی خواستهای کارگران را در ۱۶ ماده اعلام کرد. ایمان راسخ رفیق نوروز به تئوری انقلابی «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک» و درک عمیق او از ماهیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به او امکان میداد تا در مبارزات کارگری به مثابه یک عنصر رهبری کننده شرکت کرده و این مبارزات را به سمت و سوی انقلابی هدایت کند. همین درک صحیح و شور انقلابی رفیق بود که کارگران را به او علاقمند می‌ساخت و به او اعتبار می‌بخشید. رفیق نوروز علاوه بر آنکه مسئول هسته‌های کارگری و دانش آموزی در میاندوآب بود، مدتی نیز رابط هواداران میاندوآب با تشکیلات بود.

رفیق نوروز در حین مسافرت به مهاباد برای انجام وظایف تشکیلاتی، توسط پاسدارانی که به وی مشکوک شده بودند، دستگیر شد ولی چون مزدوران نتوانستند وی را بشناسند، پس از یکماه و نیم زندانی بودن در مراغه آزاد گشت و پس از آن توسط سازمان به کردستان منتقل گردید و در دوره آموزشی رفیق شهید عباس دانش بهزادی شرکت کرد و پس از آن با نام تشکیلاتی امیر در چند عملیات نظامی از جمله مصادره تانکهای نفت در کردستان شرکت نمود.

رفیق نوروز در حین یک مأموریت، همراه چند تن دیگر از رفقا در راه میاندوآب - مهاباد در زمستان سال ۵۹ دستگیر شد، اما مزدوران قادر نشدند کمترین اطلاعاتی از این رفقا کسب کنند، قرار بود که رفیق نوروز با چند تن از مزدوران رژیم که در کردستان به اسارت درآمده بودند معاوضه شود، اما این معاوضه مقارن با بهلاکت رسیدن بهشتی مزدور و دیگر شرکایش گردید و رژیم اعدامهای سبانه خود را شدت بخشید، بدین ترتیب رفیق نوروز قاسمی، این فرزند دلیر طبقه کارگر همراه با چریکهای فدائی خلق، رفقا بهزاد مسیحا و روح انگیز دهقانی در هشتم تیر ماه سال ۶۰ به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

زندگی کوتاه رفیق نوروز سراسر از مبارزه بود. او در همه حال با تجربه پر بار خویش، با هوشیاری و فروتنی و فداکاری به انجام وظایف مبارزاتی خود می‌پرداخت و حتی در مدت زمان کوتاهی که در اسارت رژیم بود در مبارزات زندانیان سیاسی در زندان فعالانه شرکت میکرد. یادش جاودان و راهش پر رهرو باد. با ایمان به پیروزی راهمان چریکهای فدائی خلق ایران اسفند ماه سال ۱۳۶۲

مقدمه

پس از انشعاب سال ۶۰ جزوهای در رابطه با تحلیل جامعه ایران و قشربندیهای آن به امضای چریکهای فدائی خلق ایران «ارتش رهایی بخش خلقهای ایران» به دست ما رسید که رفقای «ارتش رهایی بخش...» آن را بطور «غیررسمی» منتشر نموده بودند. در بهار سال ۶۱ ما در رابطه با بعضی از ایده‌های غیر مارکسیستی مندرج در این جزوه، نقدی بر آن نوشته و برای دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک سالم، در همان زمان در اختیار رفقای «ارتش رهایی بخش...» نهادیم، رفقای «ارتش رهایی بخش...» پس از مطالعه آن، در پاسخ به ما گفتند که جزوه فوق نظر سازمانی ما نیست و نظر یکی از رفقای ماست، ولی ما در همان زمان نیز نفهمیدیم که بالاخره رفقای «ارتش رهایی بخش...» با چه قسمت هائی از جزوه منتشره خود موافق یا مخالفند؟ اما از آن جایی که رفقای «ارتش رهایی بخش...» این مقاله را در سطح جنبش پخش نموده بودند، انتظار میرفت که در تائید یا رد آن نیز موضع خود را اعلام نمایند.

اکنون دو سال از زمانی که ما نقد این جزوه را در اختیار رفقای «ارتش رهایی بخش...» قرار دادیم، می‌گذرد و در این مدت رفقای «ارتش رهایی بخش...» در قبال این جزوه و نقد ما بر آن سکوت اختیار کرده‌اند و این در حالی است که مفاهیم غیر مارکسیستی مطرح شده در این جزوه تأثیرات خود را بر جای گذاشته است. از این رو ما لازم میدانیم که نقد بر آن را که قبلاً در اختیار رفقای «ارتش رهایی بخش...» قرار داده بودیم، عیناً منتشر سازیم، چه این مقاله نظر یک فرد باشد و چه نظر تشکیلاتی «ارتش رهایی بخش...»، برای ما مبارزه با مفاهیم غیر مارکسیستی این اثر مطرح است ولی شاید که با انتشار این نقد، رفقای «ارتش رهایی بخش» نیز در قبال آن موضع گرفته و همانگونه که در یکی از آثار خود نوشته‌اند:

«اندکی شهادت انقلابی و اندک منش و شعور انقلابی» داشته و نکوشند تا «با از این شاخه به آن شاخ پریدن مواضع اپورتونیستی خود را حفظ کنند».

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
اسفند سال ۱۳۶۲

* * *

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) در مهر ماه ۱۳۶۰ به نگارش جزوه‌ای پرداخته و در صدد تحلیل طبقاتی جامعه ایران و احیاناً تعیین وظایف پیشاهنگان کمونیست آن برآمده‌اند. ما چریکهای فدائی خلق ایران برای خود مسئولیتی ویژه در موضع گیری در قبال انحرافات فاحش تئوریک این جزوه می‌بینیم. مسئولیت ویژه به این جهت که این رفقا با انشعاب از سازمان ما و با ادعای پایبندی به تئوری مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک و زیرنام چریکهای فدائی خلق دست به انتشار نظراتی زدند که با مبانی اساسی تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک مغایرت اساسی دارد. خطوط اساسی این انحرافات را می‌توان در عنوان کردن تز انحرافی و بغایت ضد انقلابی وجود «آریستوکراسی کارگری» در طبقه کارگر ایران، اعمال معیار غیر مارکسیستی میزان درآمد برای قشر بندی طبقاتی و میزان دلبستگی قشرها و طبقات به انقلاب و هم چنین کلی گوئیهای بی‌محتوا در مورد نقش بسیج کننده و تشکّل بخش مبارزه مسلحانه بدون نشان دادن شرایط و اوضاع و احوال مادی و عینی تحقق این نقش دانست.

این رفقا پس از آنکه به پاره‌ای از خصوصیات طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی اشاره می‌کنند و مثلاً نشان می‌دهند که اکثریت عظیمی از افراد این طبقه منشاء دهقانی دارند و یا در کارگاههای کوچکی که کمتر از ۱۰ نفر دارند کار می‌کنند و یا فاقد هرگونه مهارتی می‌باشند و در معرض تهدید ارتش بیکاران قرار دارند، به تشخیص طبیعت مبارزات طبقه کارگر می‌پردازند و می‌نویسند که: «خصلت عمده جنبش کارگری در شرایط کنونی، خصلت اکونومیستی آن است»^۱ و چنانکه گوئی همه مطالب قبلی را که با آمار و ارقام راجع به شرایط مادی وجود طبقه گفته‌اند از یاد برده‌اند، یکبار برای توضیح علت وجودی این «خصلت اکونومیستی» به ابداع جالبی بنام «آریستوکراسی کارگری» دست می‌زنند و همه کاسه کوزه‌ها را بر سر او می‌شکنند و اتفاقاً در موردش [؟] از سخن مشخص گفتن نیز خبری نیست و نویسنده جزوه که تا اینجا با وسواس سعی میکرد در هر موردی آمار رسمی بدهد، ناگهان این شیوه پسندیده خود را ترک کرده و از اعلام هرگونه آمار و ارقامی در مورد شرایط وجودی و مادی این قشر «آریستوکراسی» خودداری میکند و تنها

^۱ ما فعلاً به صحت و سقم این حکم کاری نداریم و سعی می‌کنیم نویسندگان جزوه را براساس احکامی که خود بنا گذاشته‌اند تعقیب کنیم. اگر بخواهیم نظر صحیح را در مقابل این حکم قرار دهیم باید از راهی که این رفقا رفته‌اند بازگردیم و راه دیگری در پیش گیریم. حال آنکه ما در حال حاضر وظیفه داریم که این رفقا را در راه خودشان تعقیب کنیم تا بنیستی را که به آن دچارند بعینه ببینند و آن گاه برایشان توضیح خواهیم داد که برای خروج از این بن‌بست چاره‌ای جز بازگشت از راه طی کرده و قدم گذاشتن در راه صحیح ندارند.

رقمی که در این قسمت از جزوه به چشم میخورد رقم «۱۵ هزار تومان» است که به ادعای نویسندگان جزوه، البته نه بر طبق آمار رسمی، «حقوق ماهیانه آنها حتی در شرایط کنونی گاه» به آن میرسد. ولی بگذارید قبل از آنکه پیشتر برویم، برای آنکه خواننده کاملاً به چند و چون این تز نوظهور از زبان ابداع کنندگان آن آشنا شود تمام آنچه را که آنها در این مورد نوشته‌اند عیناً در این جا نقل کنیم و سپس ببینیم که چگونه می‌توان آن را فهمید.

«خصلت عمده جنبش کارگری در شرایط کنونی، خصلت اکونومیستی آن است، بخشی از آریستوکراسی کارگران ایران حامل اندیشه‌های منحنی رفمیستی و رویزیونیستی و اپورتونیستی در جنبش طبقه کارگر ماست، آریستوکراسی کارگری در ایران، وقتی به عنوان یک قشر در نظر گرفته شود، دارای یک نقش ضد انقلابی و ضد کارگری در جنبش طبقه کارگر ایران است. گسترش صنایع امپریالیستی در ایران، و نحوه این گسترش یک قشر نسبتاً محدودی در میان کارگران بوجود آورده است که از نظر شرایط زندگی با دیگر کارگران تفاوت عظیمی دارد. این قشر که بیشتر از کارگران ماهر و تکنیسین‌ها تشکیل می‌شود، نقش منفی نسبتاً مهمی در جنبش طبقه کارگر بازی میکند، حقوق ماهیانه آنها در شرایط کنونی گاه تا ۱۵ هزار تومان میرسد. بخشی از آنان یکسر در خدمت قدرت روز قرار می‌گیرند و آشکارا از دشمنان طبقه کارگر حمایت می‌کنند. بخش دیگر در موضع اپوزیسیون قرار دارند. عمدتاً همین کارگران زیر پوشش تبلیغی و ترویجی سازمانهای کمونیستی قرار می‌گیرند، زیرا که بعلاوه رفاه مادی، میزان تحصیلات و سابقه تجربی خود بیش از کارگران دیگر فرصت مطالعه و تجمع و ارتباط‌گیری با محافل روشنفکری را دارا هستند. و درست بدلیل همین عوامل و پیشگامی آنها در مبارزات صنفی کارگران، معمولاً اعتماد آنان را نیز جلب نموده و دارای نفوذ معنوی شدیدی در میان آنها هستند. همین بخش از کارگران هستند که عمدتاً حامل اندیشه‌های منحنی رفمیستی، اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش طبقه کارگر ایران (زیرنویس متن اصلی: ما در این جا از آریستوکراسی کارگری به عنوان یک قشر سخن می‌گوئیم، بدیهی است در میان این بخش عناصری یافت می‌شوند که وجدان و شرف پرولتری آنها سرمشق کارگران انقلابی می‌تواند قرارگیرد، عناصری که تمام هستی خود را نثار آرمانهای پرولتاریا کرده‌اند). می‌باشد و همین بخش از کارگران هستند که به صورت حلقه واسط بین سازمانهای چپ و محافل کارگری درمی آیند. نتایج مثبت مبارزه اکونومیستی طبقه کارگر بیش از همه نصیب همین قشر میگردد و بهمین جهت نیز آنها همواره در مبارزه اکونومیستی پیشقدم بوده و در این زمینه دارای تجربیات زیادی هستند.* این بخش از طبقه کارگر، در تغییر وضع موجود منافعی ندارد، بلکه اساساً منافع او در تثبیت وضع موجود نهفته است.* اخلاص در تولید، هرج و مرج انقلابی، ناآرامی سیاسی، رادیکالیزه شدن جنبش کارگری، همه و همه مستقیماً منافع او را تهدید میکند و مبنائی برای کاهش نفوذ او در میان توده‌ها می‌گردد. بنابراین منافع این بخش از طبقه در جلوگیری از رشد و گسترش دامنه جنبش انقلابی کارگران

می‌باشد، سازمان عمده این آریستوکراتهای خائن به طبقه کارگر، همان «اکثریت» خائن است. عمده این آریستوکراتها در این سازمان گردهم جمع شده و تمام هوش و ابتکار خود را برای بازداشتن جنبش انقلابی بکارگرفته‌اند، یکی از مهمترین وظایف انقلابیون کمونیست، رسوا کردن، منفرد کردن همین عناصر خائن به طبقه کارگراست.

اما رادیکالیزه کردن جنبش طبقه کارگر، از کانال مبارزه اکونومیستی امکان پذیر نیست. تجربه انقلاب ما دقیقاً به وضوح نشان داده است که اندازه نفوذ معنوی یک سازمان انقلابی در میان کارگران و حمایت مادی آنان از سازمان مفروض بستگی تام به اندازه اثر گذاری سازمان مورد نظر بر کل جنبش انقلابی دارد. تا وقتی که سازمان به عنوان یک نیروی جدی سیاسی در جامعه شناخته نگردد، نمی‌تواند حتی بر جنبش اکونومیستی طبقه کارگر اثر مهمی داشته باشد و تعداد زیادی از سازمانهای موجود درون جنبش کمونیستی تصور میکنند، تنها با شرکت در مبارزه اکونومیستی طبقه کارگر و پخش اوراق افشاگرانه است که می‌توان طبقه کارگر را بدور پیشاهنگ انقلابی سازمان داد.» (نقل از صفحات ۱۸-۱۹-۲۰ جزوه یاد شده. تأکیدات از ماست)

چنانکه ملاحظه می‌شود این قشر اساساً از افراد «ماهر^۲ و تکنسین» تشکیل می‌شود، حال ببینیم زمینه اجتماعی که باعث می‌شود این افراد «ماهر و تکنسین» به قشر «آریستوکراسی کارگری» تبدیل شوند، چیست؟ پاسخ این جزوه این است: «گسترش صنایع امپریالیستی و نحوه این گسترش» ولی چرا «گسترش صنایع امپریالیستی» باعث پیدایش چنین قشری شده و «نحوه» گسترش چه بوده است که منجر به این نتیجه شده، مطلب اساسی‌ای است که می‌تواند وجود این قشر را از نظر مادی و عینی توضیح دهد؛ ولی از قضا در همین مورد هیچ چیز در این نوشته نیست. در نظر اول، عکس این شرایط قابل تصور است، یعنی «گسترش صنایع امپریالیستی» در یک کشور وابسته قاعداً باید به ستمی دوگانه و استثمار مضاعف از کارگران منجر گردد و تمام تحلیلهای عینی مارکسیستها از شرایط طبقه کارگر در کشورهای وابسته همین امر را نشان داده است. ولی به چه دلیل در کشورما «گسترش صنایع امپریالیستی» باعث ایجاد چنین عزیزدردانه‌هایی در دل طبقه کارگر شده است، ادعائی است کاملاً جدید که در صورت اثبات می‌توانست تئوری مارکسیستی را غنا بخشد، ولی متأسفانه گوئی نویسندگان جزوه متوجه ابداع و اختراع بسیار ابتکاری و بی‌سابقه خود نیستند که آنرا به عنوان یک امر بدیهی و پیش پا افتاده عنوان میکنند که نیازی به اثبات ندارد. نتیجه‌ای که از این بحث مقدماتی می‌گیریم چیست؟ نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که این رفقا خود درباره علت بوجود آمدن این قشر «آریستوکراسی کارگری» هیچ نمیدانند و یا لاقلاً برای خواننده خود هیچ نمی‌گویند و فقط به کمک معیار مهارت و تکنیک و حقوقهای به نظر خودشان بالا، قشری از طبقه

^۲ اگر این رفقا اهل آن بودند که سعی کنند برونند حرفهای خود را به نحوی بهم بیاورند، ملاحظه میکردند که در آغاز قسمت تحلیل پرولتاریا، یکی از نواقص پرولتاریای ایران فاقد مهارت یا «بیل و کلنگی» بودن اکثر اعضاء آن است و در پایان همین قسمت عیب اقلیتی از آنها نیز «ماهر و تکنسین» بودن است. پس در اینجا هم عدم مهارت و هم مهارت موجب در غلطیدن طبقه به اکونومیسم می‌شود. چاره کار در کجاست؟

کارگر را مورد عتاب و خطاب قرار میدهند که در شرایط مبهمی بوجود آمده و نقش پلیدی بازی می‌کند، اما این نقش چیست؟

برای اینکه این نقش را بشناسیم مطابق جزوه باید این قشر را به نوبه خود به دو قشر و یا دو «بخش» تقسیم کنیم: «بخشی از آنان یکسر در خدمت قدرت روز قرار می‌گیرند». تکلیف ما با این بخش روشن است و دیگر هیچ کار با او نداریم. مشکل ما با بخش دوم است، این بخش که «در موضع اپوزیسیون» قرار دارد، اولین مشکل در این مورد است که چرا این بخش هم مانند بخش اول یکسر در خدمت «قدرت روز» قرار نمی‌گیرد. این مشکل ماست؟ نه! راستی این مشکل ماست یا مشکل رفقای تحلیلگر ما؟ ولی این رفقا به نحوی این مشکل را حل میکنند و سرانجام نشان میدهند که این «بخش» هم بالاخره همان وظیفه را انجام میدهد. ولی آیا ببینیم این نحوه حل مشکل، خود مشکلات تازه‌ای بوجود نمی‌آورد؟ برآستی که مشکلات بسیاری بوجود می‌آورد و به همین دلیل نیز بی‌اساس‌ترین بخش این نوشته را تشکیل میدهد، تناقض گوئی تحلیلگر به اوج خود میرسد، ببینیم برای این بخش چه خصالی می‌شناسد: این بخش «معمولاً بصورت حلقه واسط بین سازمانهای چپ و محافل کارگری در می‌آیند»؛ و در عین حال: «سازمان عمده این آریستوکراتهای خائن به طبقه کارگر همان 'اکثریت' خائن است»؛ و همچنین این بخش در مبارزات صنفی «نقش پیشگامی» دارد و در عین حال هرگونه «اخلال در کار تولید، هرج و مرج انقلابی، ناآرامی‌های سیاسی، رادیکالیزه شدن جنبش کارگری همه و همه مستقیماً منافع او را تهدید می‌کند». اکنون برای ترجمه «اخلال در تولید» از نظر این قشر لابد باید به فرهنگ «سازمان عمده» آنها یعنی «اکثریت خائن» رجوع کنیم تا ببینیم که حتی در نماز جماعت حاضر نشدن نوعی اخلال در تولید تلقی می‌شود تا چه رسد به اعتصاب. خلاصه کنیم این جماعت از یکسو رابط نیروهای چپ با طبقه کارگر و از سوی دیگر حامی «اکثریت خائن»، از یکسو پیشگام مبارزه صنفی و از سوی دیگر مخالف هرگونه اعتصاب و کم کاری، که از لوازم مبارزه صنفی است، میباشد. راستی این قشر چه خصوصیات متناقضی دارد و باز هم تازه قضیه به این جا ختم نمی‌شود، واقعیات روزمره کشور ما و اعدام حتی کارگران معترض که برای ابتدائی‌ترین حقوق خود دست به مبارزه زده‌اند از طرف رژیم، ظاهراً نویسندگان این تحلیل را وامیدارد که در زیرنویس امتیازی به این شهدا بدهند و آنها را از گله «آریستوکراسی کارگری» جدا کنند و حماسه‌سرائی برای مرده‌ها را پوششی برای افتراء و تهمت به زنده‌ها قرار دهند.

این است آنچه که می‌توانی از این جزوه درباره «آریستوکراسی کارگری» بیاموزی، ولی آیا این اصطلاح در فرهنگ مارکسیستی وجود دارد؟ بله، ابتکار این رفقا در انشاء این اصطلاح نیست، ابتکار آنها در بکار بردن آن در اوضاع و احوالی یکسر مغایر با آن اوضاع و احوالی است که در آن لنین این اصطلاح را بکار برد. لنین در میان طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی قشری را تشخیص میدهد که در حاصل غارت امپریالیستی کشورهای تحت سلطه با سرمایه‌داران کشور خود سهیم شدند، این سرمایه‌داران بخشی از حاصل این غارت امپریالیستی را جلوی این قشر از کارگران کشور خود میریختند و آنها نیز در میان طبقه کارگر از ابقای نظام امپریالیستی دفاع میکردند. این دفاع آنها از نظام امپریالیستی نه به آن جهت بود که مزدهای گزاف می‌گرفتند یا چون مثلاً «ماهر و تکنیسین» بودند، خیر! دفاع آنها از نظام امپریالیستی بخاطر سهیم بودن آنها در استثمار امپریالیستی بود. لنین این قشر را «آریستوکراسی کارگری» می‌نامید و رابطه آن را با احزاب «سوسیال امپریالیست» و «ناسیونال شوینیست» توضیح میداد. امروز این رفقا در یک کشور تحت سلطه

به کارگرانی که اگر مزدهای بالا هم دریافت می‌کنند، به قول خودشان به خاطر مهارت و توانائی فنی آنهاست، آریستوکراسی کارگری اطلاق می‌کنند و وقتی که می‌خواهند این آریستوکراسی کارگری را توضیح دهند، بهترین و روشنفکرترین قشر طبقه کارگر را که بقول خودشان «معمولاً بصورت حلقه واسطه بین سازمانهای چپ و محافل کارگری در می‌آیند» به باد افترا می‌گیرند و به آنها انگ خیانت می‌زنند و برای آنکه از انتقادی که اولین خواننده این جزوه با ارائه شواهد زنده از فداکاری و از جان گذشتگی افرادی که به این صورت غیر اصولی در ردیف آریستوکراسی کارگری قرار گرفته‌اند خود را خلاص کنند با جملات حماسی که امروز دیگر در کشور ما به علت کثرت استعمال دولتی به ابتذال کشیده شده‌اند از «عنصری» از این بخش تجلیل می‌کنند تا هر مورد مشخص را به آن حواله کنند، بدون آنکه توضیح دهند، بنای این تجلیل و اساس آن «وجدان و شرف پرولتری» در نزد این «آریستوکراتهای کارگری» چیست. آیا این «وجدان و شرف پرولتری» از همان طریق کسب می‌شود که مثلاً خرده بورژواهای روشنفکر در تماس با دانش مارکسیستی و شرکت در مبارزه انقلابی پرولتاریا بدست می‌آورند؟ بنظر نمی‌رسد که چنین باشد و اگر چنین باشد اساس تر «آریستوکراسی کارگری» رفقا بکلی از هم می‌پاشد. اندکی از این حوزه صرفاً تئوریک خارج شویم و به نتایج عملی ناشی از آن بپردازیم: بنابه گفته این رفقا این قشر از طبقه کارگر معمولاً واسطه ارتباط «سازمانهای چپ» با طبقه کارگر هستند و همانطور که دیدیم، موجب انتقال اپورتونیسم و روحیه اپورتونیستی به طبقه می‌شوند، مسلماً رفقا سازمان خودشان را در زمره «سازمانهای چپ» میدانند ولی از آنجا که به طبیعت «خیانت» کار این قشر واقفند مسلم است که از طریق این قشر با طبقه کارگر ارتباط برقرار نخواهند کرد. پس چگونه با طبقه تماس می‌گیرند و آن را بسیج و متشکل می‌کنند؟ ببینیم در این زمینه چه می‌گویند: «به نظر ما در جریان جنگ با دولت امپریالیستی است که کارگران آگاه و بیدار می‌شوند و سازمان مستقل خود را برپا می‌سازند. ما تنها با تقویت سازمان سیاسی - نظامی، گسترش جنگ انقلابی و توضیح و تشریح این پراتیک انقلابیست که می‌توانیم بر کل جنبش طبقه کارگر اثر بگذاریم و بتدریج در درون آن نفوذ کرده و قابلیت هدایت مبارزه همه جانبه آنها را به دست آوریم» (ص ۲۰) در این جملات که بطور کلی درستند، مسئله اصلی به سکوت برگزار شده. سازمان سیاسی-نظامی‌ای که با دولت امپریالیستی در حال جنگ است، به هر حال از چه طریقی در طبقه کارگر نفوذ میکند و آن را بسیج و متشکل می‌نماید. آیا صرف پیا کردن جنگ از طرف سازمان سیاسی - نظامی برای نفوذ در طبقه و متشکل ساختن آن کافی است و یا به هر حال این سازمان سیاسی - نظامی نیز ناگزیر است از طریق «عنصری» از طبقه با طبقه تماس برقرار کند. مسئله عملی‌ای که تئوری باید آن را حل کند در همین جاست. اگر هزار بار هم جمله «در جریان مبارزه مسلحانه، طبقه کارگر آگاهی و تشکل می‌یابد» را تکرار کنیم، باز وظیفه مشخص حل مسئله ارتباط‌گیری با طبقه برای سازمان سیاسی - نظامی در مقابل ما باقی میماند و دقیقاً حل همین مسئله است که امروز در مقابل ماست و جزوه‌هایی از این قبیل باید به طرح و حل مشخص آن بپردازند.

این رفقا که با طرح مسئله کلی از بحث در وظایف مشخص به این ترتیب طفره می‌روند، با این ادعای مبالغه آمیز سعی می‌کنند آن مطالب کلی را به جای مسائل مشخص به خواننده خود جابزنند که «طبقه کارگر ما درعمل نشان داده است، تنها به سازمانهایی توجه دارد که در حیات سیاسی جامعه می‌توانند نقش انقلابی بازی کنند» و این جمله را کسانی می‌نویسند که خود در همین جزوه توضیح میدهند که طبقه کارگر اسیر اکونومیسم و اسیر آریستوکراسی کارگری و از این طریق اسیر سازمانهای اپورتونیستی است.

حتی بطور مشخص از تجربه شعار «نظارت بر تولید» که از طریق سازمانهای اپورتونیست به داخل طبقه کارگر برده شده سخن می‌گویند و نفوذ «اکثریت خائن» را در قشر آریستوکراسی کارگری و از آن طریق در طبقه کارگر اذعان می‌نمایند و برآستی هم اگر طبقه کارگر ایران همان خصوصیات را داشته باشد که رفقا برای آن شمردند، این ادعایشان بسیار عجیب است که طبقه‌ای با این خصوصیات و متفرق [و] کم تجربه «در عمل تنها» به سازمانهایی توجه داشته باشد که «در حیات سیاسی جامعه نقش انقلابی» بازی میکنند. اگر بخواهیم به مسئله مشخص ارتباط‌گیری سازمان انقلابی با طبقه کارگر بپردازیم، می‌بینیم که انقلابی‌ترین سازمانها نیز مجبورند از طریق «عناصری» از طبقه کارگر با این طبقه تماس بگیرند و اساساً وظیفه انجام چنین کاری را نیز دارند و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک این امر را پیش بینی کرده است و حل مشکل ارتباط‌گیری با طبقه یکی از دلایل آغاز مبارزه مسلحانه در سال ۴۹ بود و وقتی چریکهای فدائی می‌گفتند که در جریان مبارزه مسلحانه طبقه کارگر آگاهی و تشکل می‌یابد و یا مبارزه مسلحانه زمینه بسط و گسترش مبارزات کارگری را فراهم میکند، دقیقاً بر همین وظیفه سازمان چریکهای فدائی خلق در پروسه مبارزه‌اش تکیه میکردند. بدون شک تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک تمام طبقه کارگر ایران را جزو نیروهای انقلاب و خلق می‌بیند و، برخلاف نویسندگان این جزوه، سطح نازل و پراکندگی مبارزه طبقه کارگر را نه بوجود قشری «آریستوکرات» و «ضد انقلاب کارگری» در میان طبقه کارگر بلکه به سلطه سیاه نیروی پلیسی، سرکوب و بی‌اعتمادی کارگران به روشنفکران، که حاصل تجربه آنها از عملکرد رهبران حزب توده بود، نسبت میدهد و وقتی پیش بینی می‌کند که در جریان مبارزه مسلحانه طبقه کارگر آگاهی و تشکل یافته و امکان بسط و گسترش مبارزات خود را مییابد، در عمل مثلاً^۲ به این معناست که مبارزه مسلحانه در جریان تکامل خویش قادر میشود که صحن کارخانه‌ها را بطور فیزیکی از وجود جاسوسان و خبرچینان پلیس خالی کند و امکان تماس آزادانه کارگران را در محیط کارگاه فراهم سازد و در ضمن این کار اعتماد کارگران را بیش از پیش بخود جلب نماید و بلافاصله این اعتماد جدید را با سازماندهی و شرکت در انواع مبارزات طبقه کارگر به ارتباطی ارگانیک بین این مبارزات و مبارزه مسلحانه در سطح تمام صفوف خلق تبدیل نماید. بگذارید لحظه‌ای تصور کنیم که مبارزه مسلحانه برای خود وظیفه خاصی در ارتباط با طبقه کارگر و تشکل و رهبری مبارزات این طبقه نبیند و بگذارید این فرض محال را هم بکنیم که مبارزه مسلحانه بدون شرکت و بدون یاری متشکل طبقه کارگر چنان بسطی یافته که در پرتو آن طبقه کارگر قادر است مبارزات خود را بسط و دامنه دهد، آیا در آن صورت این مبارزه به سطح واقعی سیاسی خویش ارتقاء می‌یابد؟ آیا مارکسیسم به ما نمی‌آموزد که آگاهی و تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر صرفاً زائیده تجربه مبارزاتی خود طبقه نیست و طبقه کارگر در مبارزات خودبخودی خویش حداکثر تا

^۲ مثلاً تأکید می‌کنیم و همین جا تذکر میدهم که این همه، رابطه مبارزه مسلحانه با طبقه کارگر را در بر نمی‌گیرد و کیفیت و کمیت این رابطه، بسته به تحوّل شرایط، اشکال بسیار متنوعی بخود می‌گیرد که بهیچوجه از آغاز قابل پیش بینی نیست و یکی از مهمترین وظایف پیشاهنگ آگاه، تحلیل شرایط در جریان تحوّل اوضاع و اتخاذ روشهای صحیح و متناسب با هر مرحله است. رفیق مسعود در کتاب خود مخصوصاً بر این مسئله که اشکال متنوعی که مبارزه مسلحانه در جریان پیشرفت بخود می‌گیرد و تحوّل اوضاع بهیچوجه از آغاز قابل پیش بینی نیست، تأکید میکند. پس اگر کسانی از تحلیل مشخص شرایط سرباز زنند و بخواهند همواره با یک فرمول و یک شکل از مبارزه مسلحانه حرکت کنند از تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک منحرف شده‌اند.

آگاهی تردیونیونی پیشتر می‌رود و آگاهی سوسیالیستی و علم مبارزه و تشکل سیاسی باید از خارج طبقه و توسط روشنفکران انقلابی و در مورد ما توسط سازمان سیاسی - نظامی پیشاهنگ بدرون طبقه برده شود؟ آیا این سیاست صحیحی است که مبارزه مسلحانه زمینه بسط و گسترش مبارزات طبقه کارگر را فراهم کند ولی پروسه تشکل در مسیر این مبارزه را یا به جریان خودبخودی و یا به سازمانهای اپورتونیست به اصطلاح سیاسی کار واگذارد؟ بنظر می‌رسد که کسانی که با درک کوتاه نظرانه، خود را هوادار تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک میدانستند و عملاً برای خود وظیفه‌ای در قبال مبارزات طبقه کارگر نمی‌شناختند، اکنون که می‌بینند حتی با فاحش‌ترین تحریفات و قالب پردازیها از این تئوری نیز نمی‌توانند توجیهی برای این تمایل عملی خود بیابند، با جعل «آریستوکراسی کارگری» در درون طبقه کارگر، با این طبقه از لحاظ تئوریک قطع رابطه می‌کنند. اینها حق دارند که مطابق تمایلات عملی خود تئوری پردازی کنند، ولی چریکهای فدائی نیز وظیفه دارند که بلافاصله توضیح دهند که این جعلیات هیچ‌گونه ارتباطی با تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک ندارند.

قائل بودن بوجود آریستوکراسی کارگری در درون طبقه کارگر ایران و «ضدانقلابی» و «ضدکارگری» خواندن قشری از این طبقه چیزی جز مخدوش کردن صف خلق و ضدخلق نیست و عنوان شدن این تز از سوی سازمانی که خود را معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک جلوه می‌دهد، خصوصاً این خطر را دارد که موجب ایجاد جو بی‌اعتمادی در بین روشنفکرترین عناصر طبقه کارگر نسبت به چریکهای فدائی خلق شود و بهمین دلیل ما باید در امر تبلیغات روزمره خود هوشیارانه و با پیگیری در صدد خنثی کردن آثار سوء نشر اینگونه احکام انحرافی باشیم. اگر این رفقا می‌خواستند با تکیه به تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک بدلائل پراکندگی مبارزات طبقه کارگر در ایران پی ببرند، میبایست بیش ازهر چیز روشهایی را که سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و دولت آن برای سرکوب این مبارزات بکار می‌برند مطالعه کنند و از قضا در سه سال گذشته ما شاهد روش‌های گوناگون این سرکوب بوده‌ایم: فریب کارگران، بستن کارخانه‌ها، حمله اوباش به کارگران، اخراج دسته جمعی کارگران، استخدام ملین‌های مزدور در کارخانه‌ها، ایجاد گروههای ضربت در کارخانه‌ها، استقرار نیروی کمیت‌ها در کارخانه، به گلوله بستن جمعیت کارگران، انحلال تشکیلات کارگری و بالاخره دستگیری و اعدام کارگران انقلابی و حتی اعتصابی. در این زمینه انبوهی از مدارک موجود است، ولی در تحلیل این رفقا به این امور حتی اشاره هم نمی‌شود، در حالیکه بررسی همین سرکوب است که یکی از دلایل مبارزه مسلحانه و یکی از عوامل تعیین کننده آشکال متنوع مبارزه را بدست می‌دهد. این مطالعه در مرحله بعدی می‌توانست متوجه دلایل غیاب نیروهای انقلابی و حضور سازمانهای اپورتونیست در کارخانه‌ها در سه سال گذشته شود. بررسی این امر می‌توانست قصور چریکهای فدائی خلق در انجام یکی از بزرگترین وظایف خود یعنی ارتباطگیری با طبقه کارگر در سه سال گذشته را نشان دهد و چراغی فرا راه آینده شود. ولی این رفقا همه مسئولیت را بدوش آریستوکراسی کارگری گذاشته و اساساً وضع موجود را طبیعی و گریز ناپذیر جلوه داده‌اند و از تحلیل خود درباره طبقه کارگر هیچ وظیفه‌ای در قبال این طبقه برای خود نتیجه نگرفته‌اند. مطابق این نوشته همانطور که پراکنده بودن مبارزه طبقه کارگر در حال حاضر طبیعی است، تشکل و بسط این مبارزات پس از آغاز «جنگ مسلحانه» نیز بهمان اندازه طبیعی و خودبخودی صورت می‌گیرد. ولی آیا واقعیات به همین سادگی است؟

بنظر ما اگر قرار باشد مبارزه مسلحانه به رهائی خلق از اسارت امپریالیسم بیانجامد، چریکهای فدائی خلق نه تنها باید در جریان این مبارزه هژمونی و برتری خود را تأمین کنند، بلکه باید این هژمونی و این رهبری در جریان تمام امور که به زندگی تمام اقشار و طبقات و خلقتها و مبارزه آنها با امپریالیسم مربوط می‌شود، برقرار گردد. چریکهای فدائی خلق نباید هیچ حوزه‌ای از زندگی این خلق را خارج از حوزه فعالیت‌های خود بدانند و نباید هیچ عرصه‌ای را برای ترک‌تازی اپورتونیستها خالی بگذارند و از نظر ما برای تأمین هژمونی پرولتاریا مخصوصاً برای طبقه کارگر باید اهمیت ویژه‌ای قائل شد.

* * *

در بررسی قشربندی روستاهای ایران این رفقا بوجود دهقانان تهیدست، میان‌حال و ثروتمند از یکسو، و سرمایه‌داران کشاورزی از سوی دیگر، قائلند. تا جاییکه به دهقانان مربوط است، معیار قشربندی مقدار زمین است که هر خانواده دهقان در اختیار دارد. دهقانان تهیدست شامل کسانی می‌شود که یا زمین ندارند و یا زمین آنها از ۲ هکتار بیشتر نیست. دهقانان میان‌حال میان ۲ تا ۱۰ هکتار، دهقانان ثروتمند از ۱۰ تا ۵۰ هکتار.^۴ دهقانان تهیدست و دهقانان میان‌حال به ترتیب «از ثابت قدم‌ترین نیروهای انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک» و «نیروهای پایدار انقلاب» محسوب شده‌اند.^۵ «دهقانان ثروتمند در انقلاب متزلزل و ناپایدارند».

در مورد این معیار قشربندی دهقانان برحسب مقدار زمین، توضیح میدهند که «باید توجه داشت که وسعت زمین، تنها عامل تعیین کننده قشربندی دهقانان نیست، بلکه عوامل دیگری نیز مانند نوع تولید، حاصلخیزی خاک و... نیز دخالت دارند» (ص ۳).^۶ ولی علیرغم این توضیح، قشربندی دهقانان بر اساس همان مقدار زمین ارائه میشود: دهقانان تهیدست قادر بامرار معاش خود از زمین نیستند و دهقانان میانه حال بر روی زمین خود کار می‌کنند و معاش خود را از این طریق تأمین می‌نمایند، دهقانان ثروتمند بر روی

^۴البته برخی از امرای ارتش «بورکراتهای کله‌گنده و برخی از عناصر ثروتمند بازار» که زمین‌های بین ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار دارند نیز در این قسمت مورد اشاره قرار می‌گیرند که نه از لحاظ مقدار زمین و نه از لحاظ شیوه اداره زمین خود با آنچه که دهقانان ثروتمند در این جا شناخته شده شباهتی ندارند و معلوم نیست که اساساً چرا در این قسمت مربوط به دهقانان مورد اشاره قرار گرفته‌اند. از نظر برخورد انقلاب نیز بین این دو دسته تفاوت اساسی وجود دارد. در حالیکه جهت گیری انقلاب نسبت به تقسیم دسته اول به شرایط مشخص زمان و مکان احاله میشود، تکلیف زمین‌های دسته دوم از هم اکنون روشن است و مورد مصادره قرار می‌گیرند. بررسی این دو دسته کاملاً متفاوت، زیر یک عنوان، نشان میدهد که تحلیل‌گران حتی به حداقل شرایطی که برای خود قرار داده‌اند پایبند نیستند.

^۵گرچه جمله‌ای که در مورد دهقانان تهیدست نوشته شده اندکی مؤکدتر بنظر میرسد، به گمان ما، از نظر مفهومی هر دو قشر به یک اندازه به انقلاب وابسته نشان داده می‌شوند. اگر این درک ما صحیح نیست و منظور رفقا را درست نفهمیده‌ایم باید با توضیحات روشنتری این سوء تفاهم را رفع کنند.

^۶البته ما در نوشته این رفقا از «دخالت» این عوامل دیگر اثری نمی‌بینیم و حق هم همین است. برآستی اگر بخواهیم اینگونه عوامل را نیز وارد معیار خود برای قشربندی بکنیم کار آنقدر پیچیده می‌شود که ضبط و ربط آن مشکل خواهد بود و ظاهراً این رفقا که بدخالت این عوامل نیز اذعان کرده‌اند، ترجیح داده‌اند با نادیده گرفتن دخالت این عوامل به قالب بندی حاضر و آماده تقسیم دهقانان به تهیدست و میانه حال و ثروتمند، طبق معیار وسعت زمین اکتفاء کنند.

زمین کار می‌کنند و «در ضمن در صورت وسعت زمین^۷ برای کار بر روی آن کارگر اجیر میکنند» (ص ۴) و تقریباً همه این دسته‌ها برای بازتولید خود تحت استثمار رباخواران روستا و بانکها قرار دارند.»

این تحلیل نشان می‌دهد که «روابط خرده مالکی شکل عمده روابط روستا» است (ص ۲). آنچه از این تحلیل میتوان فهمید این است که روستائیان بر روی زمین خود تولید می‌کنند و صرفاً از طریق رباخواری و بانکها مورد استثمار قرار می‌گیرند، ولی به ما گفته می‌شود که این دهقانان به چه نحوی بر روی زمین خود کار می‌کنند و با چه ابزاری این کار را انجام می‌دهند. تشریح این امر برای تعیین وابستگی تولید آنها به کل سیستم بورژوازی وابسته و تعیین زنجیره‌هایی که این تولید را به ارابه تولید امپریالیستی می‌بندد، اهمیت اساسی دارد. همانطور که خود این رفقا در آغاز تحلیل مسئله دهقانی اشاره می‌کنند: «رفیق مسعود احمدزاده در اثر درخشان خود... مضمون امپریالیستی اصلاحات ارضی را بیان کرد»، یعنی نشان داد که چگونه این اصلاحات ارضی روستا را به بخشی ارگانیک از نظام سرمایه‌داری وابسته تبدیل نمود. قصد او آن نبود که فقط نشان دهد در روستا پس از اصلاحات ارضی «روابط خرده مالکی» حاکم است و ربا خواران روستا^۸ و بانکها به استثمار روستائیان مشغولند. او می‌خواست نشان دهد و نشان داد که درهای روستاهای ایران با اصلاحات ارضی به روی رشد روابط سرمایه‌داری وابسته باز شد و پروسه تکامل آن روابط را حتی الامکان تعقیب نمود. وقتی عبارت کلی «روابط خرده مالکی» را صرفنظر از نحوه تولید بکار می‌بریم نشان می‌دهیم که نمی‌خواهیم مشخصاً به بررسی پدیده‌ای که بررسی آن را مورد نظر قرار داده‌ایم بپردازیم. این خرده مالکان با چه ابزاری مشغول تولیدند؟ وجود بخش سرمایه‌داری تولید در کنار این خرده مالکان چه تأثیری بر این روابط تولید دارد؟ آیا تولید برای مصرف شخصی صورت می‌گیرد، یا برای بازار؟ مثلاً در نظام فئودالی وقتی می‌گوئیم اعضای یک خانواده معاش خود را از قطعه زمین خود تعیین میکنند معنای آن این است که آنها عمدتاً محصولات مورد مصرف سالانه خود را در این زمین کشت کرده و شخصاً مصرف می‌کنند، ولی آیا وضع دهقانان میانه حال در تحلیل این رفقا در کشور ما به این صورت است؟ آیا تولید در زمین‌های اینها برای بازار انجام می‌شود؟ وضع کاملاً فرق میکند و روستا را دیگر نمی‌توان جدا از بازار سراسری بررسی کرد حتی در مورد آن دهقانانی که زمینشان کفاف معاششان را میدهد.

بگذارید اندکی این موضوع را بیشتر بررسی کنیم تا ببینیم چرا این رفقا نتوانسته‌اند از تحلیل وضع دهقانان در ایران جز نتایج کلی و مبهم در مورد انقلابی بودن دهقانان تهیدست و میانه حال و تزلزل دهقانان ثروتمند و لزوم تقسیم اراضی «بوروکراتها» در جریان انقلاب بگیرند. ببینیم چرا این رفقا نتوانسته‌اند بگویند مثلاً انقلاب چه کمکی به دهقانان تهیدست می‌کند که آنها از آن حمایت میکنند و

^۷ گویی خود نویسنده فراموش کرده است که مقدار ده تا پنجاه هکتار زمین برای این قشر تعیین شده که عبارت «در صورت وسعت زمین» را بکار می‌برد. کاملاً غیر معقول بنظر میرسد که وسعت زمین بین ده تا پنجاه هکتار توسط نیروی کار یک خانواده دهقانی بدون کارگر روزمزد قابل کشت باشد.

^۸ در مورد این وامها مخصوصاً در قسمت دهقانان تهیدست آمارهایی ارائه شده که مآخذ آن ذکر نگردیده است و نشان می‌دهد که نقش رباخواران روستا در این میان خیلی برجسته‌تر از نقش بانکهاست. ضمناً هیچ اشاره‌ای نیز به منشاء وابستگی اینها به بانکها صورت نمی‌گیرد. ذکر این آمار بطور پراکنده، بدون آنکه آمار کل وامهایی که به دهقانان داده می‌شود ذکر شود و در حالیکه وام روستائیان تهیدست نمی‌تواند مبلغ قابل ملاحظه‌ای را در میان کل وامهایی که به دهقانان داده می‌شوند تشکیل دهد، می‌تواند موجب این سوء تفاهم شود که گویا یکی از عوامل مهم استثمار روستائیان در خود روستا و یا شهر بصورت رباخوار مستقل از دولت و سیستم مالی امپریالیستی، می‌باشد.

از این مشخص‌تر ببینیم چرا این رفقا نتوانسته‌اند حل مسئله اساسی عملی امروز یعنی تشکیل پایگاههای مبارزه مسلحانه را در روستاها مطرح نمایند. در تحلیل طبقات [و] قشربندیهای داخل طبقاتی، باید موقعیت افراد را در روابط تولید مورد نظر قرار داد و وضعیت آنها را نسبت به ابزار تولید سنجید.

استثمار، اساساً زائیده قملک خصوصی ابزار تولید است. بخشی از این ابزار تولید را وسائل کار تشکیل میدهند. برای آنکه مثلاً در مورد حتی دهقانان تهیدستی که کمتر از ۲ هکتار زمین دارند بتوانیم نحوه استثمار و شکل وابستگی را تعیین کنیم، باید ببینیم که آیا آنها که زمین یعنی بخشی از ابزار تولید را در قملک خود دارند امروز مانند دوران فئودالی ابزار کار و سایر مواد لازم برای تولید خویش را نیز در اختیار دارند؟ آیا در شرایط کنونی یک دهقانی که کمتر از ۲ هکتار زمین دارد میتواند مثلاً برای شخم زدن این زمین از گاو استفاده کند و آیا میتواند این گاو را خود نگهداری نماید؟ در بسیاری از موارد دهقانان تهیدست زمین خود را با کرایه تراکتور شخم میزنند و دلیل آنهم این است که در شرایطی که اقتصاد فئودالی بکلی از هم پاشیده است نگهداری گاو مخارجی بسیار زیاده‌تر از کرایه تراکتور را ایجاب میکند. همین شخم زدن با تراکتور همه روابط را تغییر میدهد. مالک این تراکتور کیست؟

خرده بورژوازی مرفه روستا، شرکت تعاونی، مالک بورژوازی همسایه و یا شرکت‌های کشاورزی هرچه باشد، همین روستائی تهیدست با شبکه وسیعی از روابط به نظام بورژوازی وابسته متصل می‌شود. این وابستگی را حتی در کودی که به زمینش میدهد میتواند دید، در جامعه فئودالی دهقان از کود انسانی یا حیوانی استفاده میکرد، امروز استفاده از کود شیمیائی برای روستائیان امری گریز ناپذیر است و دیگر لازم نیست نشان دهیم که چگونه تهیه این کود او را اسیر دولت میکند، حتی اگر به مالکیت تنها نیز بخواهیم توجه کنیم می‌بینیم که «خرده مالکی» ناشی از اصلاحات ارضی نیز آنچنان خرده مالکی نیست که موجب پیدایش دهقانان آزاد شده باشد. میدانیم که زمین‌های اصلاحات ارضی به اقساط ۱۲ ساله از طرف دولت به دهقانان واگذار شد و دهقانان این به اصطلاح اسناد مالکیت را پس از امضاء سفته‌های بدهی خود به دولت دریافت میکردند. علاوه بر این در اسناد قید شده بود که صاحب زمین حق فروش آن را ندارد و پس از انقضای مدت دوازده سال نیز دولت تعیین میکرد که زمین‌ها به چه صورت درآید و ظاهراً برنامه دولت آن بود که بر روی این زمین‌ها شرکتهای سهامی زراعی تشکیل دهد. تمام معاملاتی که بر روی زمین‌های مربوط به اصلاحات ارضی صورت میگرفت از نظر قانونی بی‌اعتبار و در دادگاهها غیر قابل پذیرش بود و در سالهای ۵۲-۵۵ حتی دولت به این فکر افتاد که خانه‌هایی را که در زمین‌های اصلاحات ارضی ساخته شده خراب کند زیرا از نظر قانونی این زمینها مزروعی شناخته میشدند و همچنین مقرر شد که زمین‌هایی که بطور غیرقانونی منتقل شده است از طرف دولت ضبط گردد که البته این تصمیمات با مقاومت شدید روستائیان مواجه شد و با اوج‌گیری جنبش مردم دولت از اجرای آن منصرف شد. این است پاره‌ای از آن «مضمون امپریالیستی» اصلاحات ارضی. صرف اشاره به نقش رباخواری و استثمار بانکی بصورتی که در این جا آمده و یا مالیاتهای دولتی بهیچوجه نمیتواند عمق وابستگی را به آن صورت که مورد نظر تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک است، نشان دهد. ما دیگر اینجا به این مسئله زمین‌های بزرگی که منحصرأ با ماشین آلات پیشرفته و نیروی کار روزمزدی کشت می‌شوند و پروسه تبدیل خوش‌نشینان روستا به کارگران کشاورزی نمی‌پردازیم.

آنچه را تا این جا گفته‌ایم در رابطه با کار انقلابی جمع بندی کنیم. چرا ما با این دقت به شرایط

وابستگی اقتصاد روستائی می‌پردازیم: به این علت که تنها با شناخت شرایط اسارت اقتصاد روستائی است که می‌توان وسائل آزادی آن را تدارک دید. اگر ما در یک جامعه فتودالی بسر می‌بریم کافی بود مثلاً بگوئیم که در یک پایگاه انقلابی در روستا دهقانان تهیدست از انقلاب حمایت خواهند کرد، زیرا انقلاب از زمین‌های فتودالی به‌اندازه کافی در اختیار آنها قرار می‌دهد و در شرایط اقتصاد طبیعی همین کفایت میکرد. پایگاه سرخ، مورد حمایت توده‌های دهقانی قرار میگرفت ولی امروز در کشور ما چنین نیست. پایگاه سرخ در محاصره دولت به تنهایی نمی‌تواند شرایط تولید حتی دهقانان تهیدست و میانه حال را نیز فراهم کند و اگر به این قادر نباشد گفتن اینکه «آنها با استواری از انقلاب حمایت می‌کنند» گزافه‌گوئی توخالی است که در عمل^۹ باعث سرخوردگی و شکست می‌شود. در مناطق آزاد شده نیاز به وسائل و موادی که در خود منطقه قابل تهیه نیستند حتی برای تولید کشاورزی بشدت احساس می‌شود و همین امر روستائیان را در مقابل نیروهای انقلابی به احتیاط وامیدارد. تازه وضع کردستان استثنائی است: تولید مکانیزه در کردستان کمتر از هر جای دیگر رشد کرده است و تولید طبیعی از همه جا قوی‌تر است. منطقه با عراق و مخصوصاً کردستان عراق هم‌مرز است و تا حدی می‌تواند نیازهای خود را از آن جا تأمین کند این وضع در منطقه‌ای مانند شمال پیچیده‌تر و دشوارتر است. بهیچوجه مسئله بر سر این نیست که مشکل قابل حل نیست ولی برای اینکه قادر باشیم مشکل را حل کنیم باید آنرا برای خود طرح نمائیم. امروز مسلماً می‌توان و باید در مناطقی از شمال که شرایط طبیعی و اجتماعی اجازه می‌دهد پایگاههایی برای هسته‌های چریکی تهیه کرد ولی مسئله ایجاد منطقه آزاد شده مسئله دیگری است که لازمه حل آن و یا جایگزینی آن با تاکتیک دیگری محتاج به تحلیل دقیقتر و پراتیک انقلابی بیشتر است. با تعیین معیار زمین به تنهایی نمی‌توان به قشر بندیهای روستا دست یافت. قطعات زمین در روستا را باید در ارتباط با نحوه برداشت آنها و ابزار کاری که برای بهره برداری بکار میرود مشخص کرد.

این رفقا گمان میکنند که دهقانان ترکمن صحرا به این دلیل زمین‌های خود را «داوطلبانه» در اختیار شوراهای گذاشتند که به رهبران خود اعتماد داشتند. آنها نمی‌بینند که دلیل این اعتماد دهقانان به رهبران صرفاً آن بود که این رهبران تولید را به دست گرفته، کود و بذر و تراکتور تهیه میکردند. امری که از عهده تک‌تک دهقانان در آن شرایط بحرانی بر نمی‌آمد و اگر پیش از آنکه تکلیف «نحوه تقسیم درآمد» معلوم شود به این کار مبادرت کردند نه از شدت اعتماد بلکه از درک این ضرورت ساده بود که گمان میکردند ابتدا باید به تولید دست زد تا درآمدی حاصل شود و سپس بر سر توزیع درآمد آن چانه زد. اینگونه باید از تجربه دهقانان ترکمن صحرا درس گرفت و نیروهای انقلابی باید در نظر داشته باشند که با شعارهای انقلابی به تنهایی نمی‌توان توده‌ها را در جهت انقلاب بسیج کرد. بهترین راه بسیج توده‌های دهقانی در جهت انقلاب آن است که در کار تولید به آنها کمک شود. وسائل لازم از زمین و بذر و کود و ماشین آلات حتی الامکان برایشان فراهم شود و موفقیت تجربه شوراهای ترکمن صحرا در این بود که مبتکرین آنها به این ضرورت پی بردند و دیدیم که همین امر چه زمینه مناسبی برای سازماندهی مسلح توده‌های دهقانی

^۹ درک ایده‌آل‌بستی این رفقا از برخورد دهقانان با انقلاب از جمع بندی‌هایی که از فعالیت شوراهای دهقانی ترکمن صحرا بدست میدهند بخوبی آشکار است. آنها می‌نویسند: «دهقانان مبارز، داوطلبانه عضویت شوراهای را قبول کردند و زمینهای خود را در اختیار شورا گذاشتند، بدون آنکه هنوز معلوم باشد نحوه تقسیم درآمد حاصل از کشت و کار چگونه انجام می‌پذیرد و این به سبب اعتمادی بود که در ابتدا به رهبران خود نمودند.» (ص ۱۳ تأکید از ماست).

و گسترش هرچه بیشتر مبارزه مسلحانه فراهم نمود.

این معیارها ما را وادار میکند که در هر منطقه مشخص دست به تحلیل مشخص از قشربندی دهقانان بزنیم. تقسیم دهقانان به تهیدست، میانه حال و ثروتمند ممکن است در همه جا صادق باشد ولی مشکلی را حل نمی‌کند. تولید مکانیزه در یک قطعه زمین ده هکتاری روابطی ایجاد می‌کند که با تولید اعضای یک خانواده به شکل طبیعی در ده هکتار زمین دیگر کاملاً متفاوت است و این وضعیت و تنوع زیاد نحوه تولید در بخش کشاورزی ایران یکی از دشواریهای شناخت مسئله دهقانی است. ما نمی‌توانیم بگوئیم در ایران دهقانان به سه قشر تقسیم می‌شوند، مگر آنکه بخواهیم مانند این رفقا مطالبی بگوئیم که هیچ ارزش عملی نداشته باشد در حالیکه وقتی رفیق مائو در چین فتودالی می‌گفت در چین دهقانان به سه قشر تقسیم می‌شوند، حرف مشخص زده بود. چرا چنین است؟ زیرا چین جامعه‌ای فتودالی [بود] و ایران جامعه‌ای است تحت سلطه بورژوازی وابسته که به تازگی روابط فتودالی در روستاهای آن کاملاً از هم پاشیده و بخش کشاورزی بطور ارگانیک در رابطه با اقتصاد بورژوازی وابسته قرار گرفته بدون آنکه تولید سرمایه‌داری بطور کامل در روستا مستقر شده باشد. این وضعیت آن چنان تنوعی در روستاهای ما ایجاد کرده که در هر منطقه باید به تحلیل قشربندی دهقانان بطور مشخص در آن منطقه پرداخت.

مسئله بر سر این نیست که در تعیین قشربندی دهقانان نباید به مقدار زمین آنها توجه کرد بلکه این قطعات زمین را باید در چارچوبه روابط تولیدی حاکم بر اقتصاد جامعه در نظر گرفت. تنها چنین تحلیلی است که می‌تواند زمینه تئوریک مسئله دهقانان را در انقلاب ایران فراهم کند و بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق از همان آغاز فعالیت مبارزاتی خود به همین شیوه در صدد شناخت ساخت طبقاتی و قشربندیهای روستاهای ایران برآمدند و باید دانست که بعلت شرایط گذار روابط تولیدی در روستاهای ایران تحلیلهای روستائی باید مرتباً با داده‌های جدید تصحیح و تکمیل شوند، ولی ببینیم آیا این رفقا متوجه لزوم چنین تحلیلی نبوده‌اند؟ در پایان بخش تحلیل دهقانی، اذعان میکنند که «برای تشخیص قشربندی دهقانان و فهم موقعیت اجتماعی آنها و رابطه آنها با انقلاب تنها نباید به وسعت زمین آنان نگاه کرد، بلکه عمده‌تاً باید رابطه آنها را با سرمایه مورد ارزیابی قرارداد. آنگاه بازتاب آن را در مالکیت زمین تشخیص داد و این مهمترین نکته است که باید بخاطر داشت.» (ص ۷ پلای کپی تکیه روی کلمات از ماست)، ولی او این «مهمترین» نکته را که باید در تشخیص قشربندی دهقانان بخاطر داشت خود در هنگام تحلیل از خاطر میبرد و فقط در پایان تحلیل به خواننده خود توصیه میکند که آنرا به خاطر داشته باشند، وقتی او این نکته را تذکر میدهد که کار خود را به پایان رسانده است، هرچند که رعایت همین امر از نظر خودش برای این قشربندی عمده و مهم بوده است.

ما در این جزوه مخصوصاً به دو موضع برخورد کردیم: آریستوکراسی کارگری و قشربندی دهقانان از آن جهت که در این دو موضوع این رفقا به تحریف فاحش در تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک دست زده‌اند و بُرندگی انقلابی آن را نفی کرده‌اند وگرنه مسائل بسیار دیگری در ارتباط با این جزوه قابل طرح بود.

میشد نشان داد که این جزوه فراموش کرده است که تحلیل طبقاتی جامعه ایران بدون در نظرداشتن تضاد اصلی یعنی تضاد خلق و امپریالیزم هیچ مشابهتی با کار چریکهای فدائی خلق ندارد. میشد نشان داد که این جزوه نسبت به خلق کرد نیز با همان تفرعن و تکبر روشنفکرانه‌ای صحبت

نموده که با طبقه کارگر برخورد کرده است.

میشد نشان داد آنچه در مورد خرده بورژوازی شهری در این جزوه آمده است جز یک ساده‌گوئی بی‌محتوی در این خصوص که این خرده بورژوازی به سه قسمت پائینی، وسطی و بالائی تقسیم میشود، چیز دیگری نیست و آشفتگی فکر تا به آنجا رسیده که در این قشر بندی که معیار آن میزان درآمد است مثلاً کارمندان جزء که بهر حال حقوق و مستمری معینی دارند با فروشندگان دوره گرد که هیچ ممر معاش ثابتی ندارند و در شرایط کنونی شغلشان بشدت در معرض خطر قرار دارد در یک ردیف آمده‌اند و موضعشان نسبت به انقلاب یکسان تصور شده است.

میشد نشان داد که این رفقا نه تنها نحوه ارتباط گیری مبارزه مسلحانه با طبقه کارگر را توضیح نداده‌اند بلکه حتی یک کلمه هم درباره کشاندن دهقانان به مبارزه مسلحانه سخن نگفته‌اند و اگر بنیانگذاران سازمان در سال ۴۹ با شجاعت کامل گفته‌اند امروز مبارزه مسلحانه را اساساً روشنفکران انقلابی انجام میدهند، اینها در شرایط کنونی حتی به طرح این مسئله نمی‌پردازند که چه کسی باید مبارزه مسلحانه را شروع کند و فقط آدرس و نشانی محل مبارزه را میدهند.

بله، همه اینها را میشد نشان داد ولی طرح این مسائل صرفاً در پاسخگوئی به این جزوه در چارچوبه تنگی که این رفقا برای این مسائل تهیه کرده‌اند فاقد محتوای یک مبارزه ایدئولوژیک واقعی است و هر کدام از این مسائل به جای خود و با دامنه خاص خود باید مورد بررسی و اساس عمل قرار گیرد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
فروردین ماه ۱۳۶۱